

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در اجماع منقول به خبر واحد بود؛ به کلام مرحوم خوئی رسیدیم و عرض کردیم ایشان بخشی از صحبت هایش رد بر محقق عراقی بود که مطرح شد.

خلاصه کلام مرحوم خوئی: برخی از اصحاب اجماع قدمای امامیه را می پذیرند (محقق عراقی) با این استناد که بزرگان، اگر اجماعی نقل می کردند حضور معصوم را حس می کردند و لذا اگر ادعای اجماع کنند گویا دارند حدیثی از امام نقل می کنند. مرحوم آقای خوئی می فرماید: این ادعای عراقی موهوم است چرا که ادعای اجماع کلینی در شهر ری چه ربطی به رای امام دارد؛ در فرض شک هم نمی توانیم اصل حس را پیاده کنیم؛ و بعد فرمود اگر رای امام برای کلینی معلوم است چرا در قالب روایت بیان نمی کند بلکه در قالب اجماع بیان می کند این که اکل از قفا است؛ لذا مرحوم خوئی کلام آقای عراقی را نمی پذیرد و می فرماید اجماع منقول به خبر واحد چه از قدام چه از بعدی ها پذیرفته شده نیست.

ادامه کلام آقای خوئی: مرحوم آقای خوئی قاعده لطف را نمی پذیرد اما ایشان بیان دیگری نسبت به عدم پذیرش قاعده لطف دارد.

کلام ایشان:

و فيه أولاً: عدم تمامية القاعدة في نفسها، إذ لا يجب اللطف عليه تعالى بحيث يكون تركه قبيحاً يستحيل صدوره منه سبحانه، بل كل ما يصدر منه تعالى مجرد فضل و رحمة على عباده. مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي) ج 1؛ ص 161. لطف بر خداوند متعال واجب نیست به گونه ای که ترکش قبیح باشد بلکه هر چه از خدای تعالی صادر می شود مجرد فضل و رحمت است؛ فرستادن پیامبران و امامان لطف است بهشت رفتن بندگان و... لطف است.

و ثانياً: أن قاعدة اللطف على تقدير تسليمها لا تقتضي إلاّ تبليغ الأحكام على النحو المتعارف، و قد بلغها و بينها الأئمة للرواة المعاصرين لهم، فلو لم تصل إلى الطبقة اللاحقة لمانع من قبل المكلفين أنفسهم ليس على الإمام إيصالها إليهم بطريق غير عادي، إذ قاعدة اللطف لا تقتضي ذلك، و إلاّ كان قول فقيه واحد كاشفاً عن قول المعصوم، إذا فرض انحصار العالم به في زمان. و هذا واضح الفساد.

فرق اولاً با ثانياً: در اولاً مرحوم خوئی مبنای قاعده لطف را قبول نکرد اما در ثانياً می گوید فرضاً که قاعده لطف را بپذیریم اما امام فقط وظیفه دارد از طریق متعارف احکام را بیان کند؛ ایشان مثالی می زند: اگر فرضاً یک مجتهدی داشتیم که همه از او تقلید می کردند اگر این فقیه اشتباه کند آیا بر امام لازم است به خواب کسی بیاید و آن فقیه را راهنمایی کند؟ قطعاً بر امام چنین چیزی واجب نیست.

و ثالثاً: أنه إن كان المراد إلقاء الخلاف و بيان الواقع من الإمام مع إظهار أنه الإمام، بأن يعرفهم بإمامته، فهو مقطوع العدم. و إن كان المراد هو إلقاء الخلاف مع إخفاء كونه إماماً فلا فائدة فيه، إذ لا يترتب الأثر المطلوب من اللطف و هو الارشاد، على خلاف شخص مجهول كما هو ظاهر.

اگر منظور این است که امام القاء خلاف کند و اظهار بکند که امام است این را کسی قبول ندارد و واقع هم نشده است؛ و اگر مراد این است که امام القاء خلاف بکند و این القاء در قالب شخص مجهولی بیان شود این هم فایده ندارد چرا که اثر مطلوب از لطف که ارشاد است محقق نمی شود (بعد انعقاد اجماع که مخالفت فایده ای ندارد).

نقدی بر آقای خوئی: ایشان فرمود اگر مجتهدی وجود داشت که همه از او تقلید می کردند و او اشتباه کرد بر امام لازم نیست

راهنمایی کند و قول به دخالت امام در این مورد واضح البطلان است این گفته آقای خوئی صحیح نیست چرا که امثال شیخ طوسی در همین موارد هم دخالت امام را لازم می دانند.

بخش دیگری از کلام مرحوم آقای خوئی: حساب احتمالات در اخبار حسی مفید است نه اخبار حدسی و لذا در اجماع منقول که مورد ما حدسی است به درد نمی خورد؛ حدس ها هرچقدر هم تجمیع پیدا کنند چیزی بر ما نمی افزایند به خلاف حس که در صورت تجمیع ما را به یقین می رساند؛ اکابر اصحاب اگر یک اجماعی کردند و ما رفیتیم پیدا کردیم در این صورت ما مخالفت نمی کنیم البته بر وفاق اجماع هم فتوا نمی دهیم.

الحمد لله رب العالمین